

خود بوعظ میپرداخت . او با تازیانه فولادین بر فساد زمانه و قباحات اعمال مردم ضرباتی وارد میکرد و قماربازی و دروغگوئی و خدعه و فریب را باستناد آیات کتاب مقدس مذموم می شمرد .

مستمعین از بیات وی ابتدا دچار حیرت میشدند سپس متنفر و بالاخره خشمگین و متغیر شده و فریاد برمی آوردند. این عابد لباس قهوه‌ای که از آن سمت کوه آمده‌است و برفساد اخلاق و تباهی احوال اهالی فلورانس حمله مینماید کیست؟ آنها زبان طعن بر روی دراز کرده و بدومی خندیدند . در بک شهر زیبا که بر پرویان و ماه رخان جمع شده بودند (ساوانارولا) وجود زالدی بود زیرا دراو همه چیز جز وجهت جمع بود . (ساوانارولا) مردی متوسط القامه و سیاه چرده بود . خطوط سیما و مشخصات صورت وی خیلی زنده و خشن بود بینی اش بزرك و عقاب مانند لبش یمن و لبهایش ضخیم و بر گشته بود و چانه ژرف و مربع شکلی داشت . حتی در بیست و سه سالگی بیشانی اش پراز خطوط و چین شده و آثار پیری در عنفوان شباب و ربان جوانی در وی پیدا شده با این اوصاف آیا این شخصی بود که بتواند در شهر فلورانس اعمال نفوذ نماید یا حائز مقامی گردد ؟

وقتی واعظ دانشمند و فاضل دیگری موعظه مینمود . مردم برای اصغای بیانات وی جمع میشدند او مردم را همیشه و مطابق میل و مذاق آنها سخن میگفت و وعظ خود را تابع ذوق و سلیقه و افکار آنها مینمود . او از هیچ چیز بد نمیگفت حتی فقدان عاطفه با آزادی را . واعظ مذکور یکی از دوستان (لورنزو) معروف به محتشم بود وقتی در حضور (ساوانارولا) صحبت از موفقیت رقیبش نموده و صحبت ترقی و کامیابی او را در میان می‌آوردند ساوانارولا جواب می‌داد « سلاست و شیوانی زبان در قبال سخنان حکمت آموز و گفتاری که بنمادش بر روی آئین و عقیده صحیح استوار گردیده ناچیز است » (ساوانارولا) بر خود حتم نمود که از جانب خدا رسالت و ماموریتی دارد و معتقد بود که عالی‌ترین وظیفه او در دوران زندگی رساندن و تبلیغ آن رسالت بود فکر و خیالات او تنها این بود که چگونه این وظیفه مقدس را ادا کند و رسالت خود را تبلیغ نماید .

ساوانارولا در صومه مرقس معروف به (سن مارك) تعلیم و تربیت او آموزان و مبتدیان را بر عهده گرفت و گاهگاهی در صومه مزبور برای عده از مردمان موافق و مطیع که نخبه و زبده اهل خانقاه بودند موعظه مینمود .

او را ترغیب مینمودند که منبر رفته و برای آنها خطبه بخواند او نیز موافقت کرد و در اول ماه اوت از سال ۱۴۹۰ موعظه فوق‌الماذی در حضور جماعت نمود در آن موقع ساوانارولا بسال سی و هشتم از سنین عمر خود وارد شده بود .

سال بعد در ایام صیام در (دومو) شروع بموعظه نمود، جمعیت زیادی برای اصغای موعظ او جمع شدند . او احساسات پر شور، و بر حرارت خود را در روح آن جمعیت پرهیجان القاء نمود او را دیگر آن شخص بزرك و محتشمی نبود که در (سن لورنز) ظاهر شده بود . او با تمام قوه و قدرت خود به تندی صاعقه وحدت و شدت رعد خبانات و شرور مردمان را کد و چرت آلود را مورد حمله قرار داد و مساعی خود را برای برانگیختن و بیدار کردن احساسات خواب آلودگان و ایقاز آن ها از حالت سبات و خمود بکار انداخت . مردم شیفته سخنان وی گردیده و غیرت و حرارت و اشتیاقشان نسبت باوروز بروز روتزاید میرفت این ترتیبات باعث رنجش و کدروت (لورنز و دومدسی) گردید تا بجائی رسید که پنج نفر از وجوه اهالی فلورانس را در نزد (ساوانارولا) فرستاد که او را از خطراتی که بدست

خود نه تنها بر خود بلکه بر پیکر خانقاه نیز وارد میکرد آگاه سازند . ساوانارولا جوابداد « من بخوبی مسبقم که شما بطیب خاطر بدینجا نیامده اید بلکه شما را ( لورنزو ) کسپیل داشته است بدو بگوئید که از کنهانش تائب گردد زیرا خداوند بهیچکس ترحم نمی کند و نرس از شاهزادگان روی زمین ندارد» در همان سال ساوانارولا را بریاست دیر ( سن مارک ) انتخاب کردید . او درستی و راستی و استقلال و آزادی خود را حفظ نموده و باجود هدایای نفیس و پیشکشی های گرانبهائی که ( لورنزو ) برای خانقاه و انجمن رهبانان فرستاد ( ساوانارولا ) اخلاق و روش او را شدیداً مورد حکمیت و قضاوت قرار داد زیرا ساوانارولا میدانست که ( لورنزو ) چه لطمه ای بر اخلاق و روحیات مردم وارد کرده بود . ( ساوانارولا ) ( لورنزو ) را نه تنها دشمن بلکه مخرب آزادی شمرد .

( لورنزو ) برای تصفیه و تزکیه اخلاق و عادات عمومی و بازگشت آنها به اسلوب و روش مسیحیت مانع و رادع بزرگی بود . ( ساوانارولا ) در مواعظ خود پیوسته قمار بازی را مذمت و حال آنکه قمار برای دولت پر فایده بود و تجمل طلبی و عادت اسراف و تبذیر اغیا را بدو نکوهیده می شمرد زیرا اسراف و تبذیر و احتشام و تجمل را اسباب فساد و تباهی مردمان میدانست . ( ساوانارولا ) همیشه اعمال نیک و پسندیده و بالتبع آزادی اراده و اختیار را بر مردم گوشزد میکرد و در لزوم مسائل مزبور عقیده اش راسخ بود .

( ساوانارولا ) می گفت « اراده ما بر حسب اقتضای طبیعت و جبلت انسانی اصلاً آزاد میباشد و آزاد آفریده شده است . اراده در حقیقت مجسم و ممتل آزادی است »

خدا بهترین معین و مددکار است ولی او کسانی را دوست دارد که او را یاری نمایند . ساوانارولا میگفت در گذاردن فرایض و خواندن دعا شورو غیرت بخرج بده ولی از تهیه مؤنه و وسایل زندگانی نیز غفلت مکن . بر شما واجب است که بر خود اعتماد و اطمینان نمائید و بانام وسایل ممکنه برای ترقی خود بکوشید اگر چنین کنید خداوند با شما خواهد بود برادر من ! حرمت داشته باش و بالاتر از همه دست از اتحاد و اتفاق برندار .

در جائی دیگر نیز گوید « در یرتو صداقت انسان دارای خصلت و عادت می شود که چه در افعال و چه در اقوالش خود را بی کم و زیاد همان چیزی که هست نشان میدهد این اگر يك وظیفه قانونی نباشد قطعاً يك وظیفه اخلاقی است زیرا آن دینی است که هر کس در عالم شرافت و انسانیت به همسایه خود مقروض است تجلی حقیقت رکن رکن و اس اساس عدالت محسوب میشود »

عاقبت ( لورنزو ) محتشم از فلورانس خارج شده و در باغ ( کورکی ) منزوی شد تا مرد . ( لورنزو ) در اوایل ماه آوریل که طبیعت جوان شده و باعلی درجه نزهت و صفا و درخشندگی رسیده بود و بلبلان چمن از تغنی و آوازه خوالی غلغله ای در صحن چمن انداخته بودند بدرود حیوة گفت و چشم از جهان پوشید باغی که ( لورنزو ) در آن مسکن کرده بود در دره وسیع ( آرتو ) واقع در شمال شرقی فلورانس بمسافت سه میل واقع شده بود در ینجیره های آن باغ اگر کسی نگاه کند ( دومو ) و ( کام پنیل ) و تیزی گنبد هارا که از میان درختان سربرون آورده می بیند . در طرف شمال بلندی ( فیژول ) و دورتر از آن منظره کوچکی از تپه های ( توسکان ) دیده میشود ولی این زیبایی و صفا و نزهت نمی توانست جلوگیری از ناخوشی ورنج و اندوه و درد ( لورنزو )

نماید زیرا او در بستر مرك خفته بود و تمام تدابیر توسل‌جسته و هیپنوتیک سودی نبخشیده بود. ادویه‌ای که از سنگهای گرانبها در آب ریخته و تقطیر نموده و بخورد وی داده بودند تا اثری در بهبودی مزاج وی نکرده بود. هیچ دوائی درد آن مرد بزرگ را تسکین نداد بعد از آنکه از معالجات خسته‌واز مداوا حاصلی نبرد افکار و خیالات خود را یکباره بذهب معطوف نمود. هر قدمی که بطرف آخرت برمی داشت و هر چه بمرک نزدیک‌تر می شد در گذشته تارک و آلوده خویش تفکر می کرد و گناهان خود را عظیم می‌شمرد.

رسوم و قواعد مذهب درد او را دوا نمود و او را از اندوه ورنج نجات داد لورنزو ناچار از انسان روی برتافت و سبب اعتماد از هر کس نمود زیرا همه کس مطیع امیال و اراده او بود. آنوقت بیاد (ساوانارولا) افتاد زیرا او هرگز در مقابل تهدیدات و چالپوسی های وی سر تعظیم فرود نیاورده بود (لورنزو) میگفت « من شرافتمند تر از او راهبی ندیده ام » (لورنزو) بعد از محرومیت از همه جا و همه کس بسراغ ساوانارولا فرستاد تا آنکه در نزد او اقرار بمعاصی خود نماید وقتی (ساوانارولا) از حالت ویشتمناک (لورنزو) آگاه شد فوراً عازم (کورگی) گردید. (پروفیسور ویلاری) آخرین ملاقات (لورنزو) و (ساوانارولا) بدین قرار حکایت میکند.

(پیکو دلامیراندولا) هنوز از درب خانه (لورنزو) خارج نشده بود که ساوانارولا وارد شد و با کمال ادب و احترام بیالین محضرت نزدیک شد. (لورنزو) در حال احتضار بدو گفت من سه گناه بزرگ در عالم مرتکب شده ام که می خواهم آنها را یکایک در حضور تو اقرار و اعتراف نمایم و سپس از درگاه خداوند تقاضای عفو و آمرزش کنم.

اول غارت (ولترا) دوم وجوهی که از (مونت دل فکیولا) بزور گرفته و باعث اتلاف بسی نفوس گردیده ام و گناه سوم من عبارت است از خونریزی و نهب و غارت اموال مردم بعد از توطئه « یازی ». وقتی لورنزو این قسمت را برای ساوانارولا حکایت میکرد حالش سخت پریشان و منقلب گردید و ساوانارولا برای تسکین و تسلیت او دمبدم بوی میگفت « خداوند مهربان و رحیم است » هنوز (لورنزو) لب فرونه بسته بود که ساوانارولا شروع بصحبت نمود و اظهار داشت « شما باید سه کار بکنید » (لورنزو) سؤال کرد « پدر روحانی آن سه کدام است ؟ »

چهره ساوانارولا در هم کشیده شد و انگشتان دست راست خود را بلند کرده گفت « اول باید برحمانیت خدا ایمان و توکل داشته باشید » (لورنزو) جوابداد « آنرا کاملاً دارم » (دوم باید آنچه را بنفاحق از دیگران گرفته بدانها باز گردانی یا باولادت و وصیت نمائی که اموال مزبور را به صاحبانش مسترد دارند »

این فقره اسباب تعجب و تاسف وی گردید معذک با سختی و اکراد سری به سلامت رضا تکیان داد.

سپس ساوانارولا برخواست و در موقعیکه تشنجات مرك بر (لورنزو) عارض شده و از خوف و خشیت در میان بستر بر خود میپیچید بدو خطاب کرد گفت :

« از اینها همه گذشته باید آزادی اهالی فلورانس را بدانها باز گردانی » سیمای (ساوانارولا) در موقع ادای این کلمات خیلی جدی و موقر و صدایش ترساننده و مخوف بود و چشمانش

به چشمان ( لورنزو ) دوخته شد گوئی میخواهد جواب را با چشم ناقب و چهره عبوس و درهم نشیده خود از وی بگیرد . ( ساوانارولا ) تمام قوائی را که طبیعت برایش باقی گذارده بود بمدد خواسته و از روی تحقیر و تمسخر روی خود را از ( ساوانارولا ) برگرداند ، وبدون آن که يك کلامه دیگر بگوید پشت بدو کرد .

( ساوانارولا ) نیز بدون آنکه التفاتی بحال وی کنند یا بدو امید غفران و آمرزش بدهد او را بحال خود گذارد و بیرون آمد ، بعد از آنکه ( ساوانارولا ) او را ترك كرد ( لورنزو ) را حالتی سخت عارض شد در آنم که میخواست جان از جسدش بیرون آید و مرغ روح از قفس بدنش آزاد گردد قلبش از شدت ندامت و غصه آزرده و مجروح گردیده و با آن حال پریشان و خراب چشم بر هم نهاد و دم فرو بست .

( بیه رو ) سرش جاشین وی گردید او از هر حیث از پدرش بدتر بوده و اعتنائی به فضل و ادب نداشت و وقت خود را به عبت تلف نمود و در میان ملامی و مناهی و اسراف و تبذیر مستغرق شد ولی ساوانارولا کمافی السابق بوغظ و ارشاد مردم مشغول بود . قوایش افزایش پیدا کرده و اسمش در همه جا شهرت گرفته بود .

( ساوانارولا ) بر اثر نفوذ و اقتدار ( بیه رو ) مدتی تبعید گردید و در ( ای سا ) و ( زنوا ) و سایر شهرها بوغظ و تبلیغ اشتغال یافت . بعد از چندی دوباره به فلورانس باز گشت و قانون فقرا از دیر و مجمع رهبانان به موقع اجرا گذارده او مایل بود که خرد و برادران هم مسلكش از دسترنج خود معیشت نمایند .

( ساوانارولا ) مردم را بتلاوت صحف مقدسه ترغیب و تشویق مینمود و همواره میل داشت که با برادران طریقت خود در میان بت پرستان موعظه نماید و آنها را بطریق صواب هدایت کند . وقتی دچار رنج و زحمت و مشقت میشد بفکر عزیمت به فلورانس افتاد که در آنجا رفته و هم خود را صرف تبلیغ نماید

ولی ( ساوانارولا ) در همانجا که بود باقی ماند زیرا مردم به شنیدن نصایح و موعظت راغب بودند و نگذاشتند بیرون رود در شهر ( دومو ) همچنان بموعظه مشغول گشت و در حضور جماعت باندرز و نصایح اخلاقی میپرداخت ( ساوانارولا ) نه تنها در مورد سیئات و سوء اخلاق و هر نوع فسادى باجراى قوانین سخت معتقد بود . بلکه اجراى قوانین سخت و ظالمانه را در مورد رؤسای روحانی که غفلت ازادی وظیفه می نمایند امری لازم می شمرد و خود نیز با آنها همانطور معامله میگردد ساوانارولا می گفت « آنها را می بیند که کلاهی مانند تاج درویشان با احجار کریمه ترصیع نموده و بر سر گذارده و عصائی از نقره بر دست گرفته و در جلو مذبح با جبهه های زربفت ایستاده و آهسته آهسته دعای عصر و سایر ادعیه و رسوم مذهبی را با لحن ملایمی خوانده و جمعی از آوازه خوانها صدای خود را با صدای ارغنون هم آهنگ نموده بطوریکه مستمعین را دچار رخوت و کندی می نماید و روحشان را تخدیر می کنند

رؤسای روحانی در ادوار سابق قطعا این مقدار تاجهای طلا و جامهای شراب برای نوشیدن عشاء ربانی نداشتند . ولی آنها با اشخاصیکه احتیاجات فقراء و بینوایان را رفع می کنند تفاوت دارند و رؤسای روحانی با جامهای شربت خود را از پول بینوایان و فقرا درست می کنند در کاپیسا های سابق جامهای

شربت شان از چوب بود ولی روسای روحانی شان مانند طلا مصفا و پاک و پر قیمت بود .  
 ولی امروز کلیساهای آماجماهای شربت شان از طلا ولی رؤسای روحانی شان چوب بی قیمت و بیهوده می  
 باشد ۱ « ( پیه رو دو مدیسی ) برای آنکه در فلورانس دارای اقتدار نمودن کرد با پاپ و پادشاه ناپل  
 بقدر يك قرار داد مدت مبادرت نموده بود ولی وقتی فهمید که فرانسوی ها ایتالیا را معرض تاخت و  
 تاز قرار داده اند از آنها دست کشید . ( لودو ویکو ) حکومت میلان را بتصرف خویش آورد و شارل  
 هشتم پادشاه فرانسه را دعوت کرد که ایتالیا را مورد حمله و تاراج قرار دهد و به مملکت ( ناپل )  
 لشکر کشی کند . بالنتیجه قشون فرانسه از سرحد عبور و از آنجا هم بطرف جنوب پیش رفتند و  
 به هر شهر و قریه و دهکده ای که رسیدند بنای قتل و غارت گذاردند و هستی مردم را تاراج نمودند  
 و هر مانعی را از جلو راه خود بر داشتند . سپس ( پیه رو ) بفکر افتاد که نزد شارل هشتم رفته و  
 با او صلح نماید .

( پیه رو ) یکی از قلاع سخت خود یعنی قلعه ( سارزانو ) هم چنین شهر ( بیت را سانتا )  
 و ( بی سا ) و ( لکهورن ) را بدست او سپرد .

اهالی فلورانس از بستی و سفالت حکمران خود خشمگین و متغیر گردیدند و او را بدرون قصر  
 راه ندادند . چون ( پیه رو ) خود را در مخاطره یافت مجبلا به ( ونیس ) رهسپار گردید در این  
 اتنا يك بلاوی عمومی در شهر فلورانس شروع شد

پیروان ( مدیسی ) سلطنت طلب ولی توده ملت جمهوری خواه بودند . فرق دو گانه فوق بیکدیگر  
 خصومت میورزیدند . ساوانارولا یگانه شخصی بود که در میان مردم نفوذ داشت . او وساطت نمود و آنها را  
 به ( دومو ) برده سعی کرد که آنها را در آنجا با هم صلح دهد .

در همان مجلس آشتی آنها را بتوبه و انابه و اتحاد و یگانگی دعوت نمود و اتفاق کردن و ایمان  
 داشتن را بدانها گوشزد کرد . از این روی طغیان و اعتشاشی که قریب الوقوع مینمود خوابید و آتش فتنه  
 منطقی گردید :

يك عده از وجوه اهالی فلورانس برای خدمتگذاری سلطان انتخاب شدند . ساوانارولا از جمله  
 خدمتگذاران شاه بود . ایلیچیان سوار کالسکه شده و رهسپار گردیدند ولی ساوانارولا بطریق معمولی  
 خود پیاده مسافرت کرد . ایلیچیان در ضمن ملاقات پادشاه با وی مصاحبه نمودند ولی بمقصود خود ساوانارولا بطریق معمولی  
 موفق نگردیدند در بین راه ایلیچیان ( ساوانارولا ) را دیدند که پیاده راه طی می کند . ( ساوانارولا ) بگو  
 تنها بطرف اردوی فرانسویتن میرفت و پادشاه را دید وقتی خود را پادشاه رسانید از وی تقاضا بلکه  
 مطالبه آزادی مردم را نمود . و بدو گفت حتما احترام شهر فلورانس و زنان اهالی آن شهر و  
 آزادی شان را باید مراعات نمائی . تقاضا و طلب ساوانارولا فایده لبخشید و پادشاه بر عراض وی  
 اثری مترتب نمود .

طولی نکشید قشون فرانسه بدون مخالفت و جلو گیری کسی داخل فلورانس گردیدند قشون فرانسه  
 بقصد غارت قصر ( مدیسی ) وینما و تاراج آثار صنعتی همین وقتی پیش رفتند و خود اهالی فلورانس  
 بدانها ملحق گردیده و آشکارا آنچه بنظرشان نفیس و گرانبها و کمیاب می رسید بیخما میبردند یا میزدیدند  
 چنانکه در یکروز اندوخته های نفیس و گرانبهای نیم قرن را نیست و نابود کردند . وقتی قشون فرانسه

بسمت جنوب حرکت کرد فلورانس از پیشوا و حاکم و بزرك خالی ماند . طرفداران و حامیان (مدیسی) چنان ناپدید شدند که گوئی چشم بندی و افسون کرده بودند . هدایت مردم برعهده (ساوانارولا) واگذار شده بود .

برای تعیین شکل حکومت (ساوانارولا) شورائی تشکیل داده و بدائها پیشنها نمود که حکومت خود را بطرز حکومت (ونیس) تشکیل دهند . امتیاز و رجحان حکومت (ونیس) بر سایر حکومتها بقیده (ساوانارولا) آن بود که از میان بلوا و خرابی و فساد عمومی تنها حکومت ونیس پایدار مانده و براستحکام و قدرت و عزت و حرمت آن افزوده شده بود . در اینباب مذاکرات مفصلی بعمل آمد تا آنکه دولت صورتی موقتی بخود گرفت و بدینطریق در عرض یکسال آزادی فلورانس محرز گردید .

(ساوانارولا) همچنان بوعظ و تبلیغ خود ادامه داد و ازوم اصلاح و تجدید حکومت و تجدید تشکیلات و اصلاح مقام روحانیت و اصلاح آداب و اطوار مردم را خاطر نشان ساخت و فواید آزادی را برای مردم تشریح نمود و افکار عموم را با قوت کلمات بجانب آن معطوف ساخت . ساوانارولا میگفت «آزادی حقیقی یعنی آن چیزی که فی الحقیقه آزادی می توان خواند عبارت است از تصمیمی که سائق بیک زندگانی خوب و پسندیده ای باشد . چیزی که ما را معروض حملات ظالمانه امیال و شهوات حیوانی قرار دهد چطور میتوان آزادیش خواند؟ اگر بخواهیم درك مطلب نمائیم باید در مقصود و حاصل اینمقال تامل کنیم :

«ای اهل فلورانس آیا شما طالب آزادی میشوید؟ آیا شما که از حقوق شهرنشینان استفاده کرده و بی‌بومی فلورانس هستید میل دارید آزاد باشید؟ در این صورت خدا و همسایگان خود را محبت نمائید و یکدیگر را دوست بدارید و سعادت و ترقی عمومی را خواستار باشید وقتی شما این محبت و وداد و دوستی را پیدا کردید و روح موافقت و یگانگی و الفت را در میان خود تعمیم دادید شما دارای آزادی واقعی خواهید شد»

از جمله اقدامات پر فایده و اساسی که حکومت جمهوری بعمل آورد اول تقلیل مالیات دوم اصلاح عدلیه و سوم الغاء و نسخ مرابحه و ربا خواری و تاسیس مؤسسه‌های بودنام (مونت دوپیه تا) در جای مؤسسات صرافی و ربا خواری دیگران .

صرافان کلیمی که شغل شان قرض دادن بمردمان کارگر و زحمت کش بود نرخ تنزیل پول رابسی و دو نیم درصد قرار داده بودند مؤسسه (مونت دوپیه تا) بعکس دستگاه صرافی کلیمیان بمنزل ذیک مؤسسه عمومی بود که قرضه‌های موقتی با سهل‌ترین و مروت آمیزترین شرایط بطبقه بست و بیچارگان میداد این مؤسسه منحصرأ باجدیت و کوشش (ساوانارولا) دایر گردید .

حکومت جمهوری علاوه بر آنکه اصلاحات مذکور در فوق را بوقع اجرا گذارد احقاد و اعقاب (دائمه) تبعید شده و مطرود را نیز که از فرط بی‌چیزی و استیصال بخاک سیاه نشسته و بمنتهای ضعف و مسکنت رسیده بودند بوطن شان باز آورد .

وضع خارج شهر هم در این اثنا کاملاً عوض شد زنان زینت آلات خود را از دست دادند و لباسهای ساده دربر کردند. زنان جوان بمذهب گرائینند و حسن عصمت و عفت در آنها پیدار شد. در نیمه روز که وقت استراحت بود بیله و ران و کسبه در دکان خود بتلاوت و مطالعه کتاب مقدس یا بخوانند و نگارشات و تالیفات رهبانان مشغول بودند. کلیساها از جمعیت پر میشد و مردم در کمال فتوت صدقه خیرات بمردها می دادند ولی عجیب تر از همه این بود که تجار و صرافان هم بواسطه تحریکات ضمیر وجوه زیادی میدادند که گاهی بالغ بر هزاران فلورین (۱) میگردید. این پولها را آنها از روه بی عدالتی و از طریق غیر مشروع تحصیل کرده بودند. تمام این کارها به قدرت و نفوذ شخصی يك نفر انجام می شد.

بعد از برگذار نمودن مراسم پرهیز در سال ۱۴۹۵ ساوانارولا کاملاً قوای بدنیش تحلیل رفته زیرا باغذاهای پست گذران کرده بود و روزها را با ایمان کامل گرفته بود. بستر او از خشت خشک تر و سخت تر بود و حجره ای که در آن مسکن کرده بود از هر کلبه و حجره فقیرانه فقیر تر کم الات تر بود. (ساوانارولا) راحتی و آسایش را بر خود حرام کرده بود. اگر رفتارش را بدیگرازد خشن و سخت بشمریم رفتاریکه او با خود مینمود به مراتب شدید تر و جانگداز تر بود. آنقدر بر خود سختی تنگی روا داشت تا آنکه فوق العاده نحیف و لاغر شد و قوتش بطور محسوس و آشکار روی بدتصان گذار ولی يك شکوه و ناله باطنی مزید بر علت شد و بر شدت ضعف او افزود. (پرفسور ویلاری) میگوید: «شهامت و جرئت این رهبان بقدری زیاد بود که هنوز کشمکشها و مجادلات سیاسی نما نشده بود که او شروع بوعظ نمود و نطقها و وعظاتی چند در باب ایوب ایراد کرد. ضعف جسدی او عظمت و رفعت اخلاقی او را افزون نمود از چشمانش شراره آتش جستن میکرد و سرانجام بدنش مرتعش بود. نطقهای این بارنسبت بهمیشه باحرارت تر و هیجان آمیز تر ولی در عین حال بیشتر بالطف و رقت آمیخته و حساس تر از وعظهای معمولی او بود»

(بورلاماکی) میگوید: «ساوانارولا يك موعظه هراسناك و وحشت آور کرده بود که آنرا بدیگرازد یاد داشت کرده و برای یاب فرستادند. یاب از مطالب موعظه ساوانارولا متعیر شد و هماندم یکی کشیشان هم رتبه او را خوانده و بدو گفت. برو و جوابی در رد اظهارات این واعظ تهیه کن زیرا من میل دارم با این راهب به بحث و مجادله آغاز نمائی» کشیش جواب داد «بدر روحانی در آنچه اوامر شما خواهم کوشیند ولی برای آنکه بر او فائق شوم و او را از میدان بدر برم باید آنچه وسیله ای داشته باشم»

یاب سؤال کرد «چه وسیله ای میخواهی؟» کشیش جوابداد:

«ساوانارولا میگوید نباید بازن غیر منکوحه مراوده کرد و همچنین نباید مردم را بمال حر تشویق یا بمبایعه و خرید و فروش چیزهای روحانی و ادارشان ساخت من می بینم آنچه او می گوید صحیح است دیگر من چه جواب بدهم»

یاب جوابداد «این چه مربوط باوست؟»

(۱) فلورین انگلستان و اطربش معادل پنج قران و فلورین هلند معادل چهار قران ایرا

است ( مترجم )



کشیش جواب داد « او را یاداش و اجری عطا کن و باوی از در دوستی داخل شو و با کلاه  
مرخ او را اکرام نما بلکه او از پیش گفتن و از مستهل خبر دادن دست بردارد و تغییری در روش خود  
ندهد و گفته‌های خود را نقض کند یا مسترد ندارد »

در سال ۱۴۹۵ یکی از کلوب‌های توطئه چیان فلورانس موسوم به کلوب (ارایاتی) برای جلب  
رضایت (مدیسی) و پادشاهی وی ساوانارولا را بقتل تهدید نمود .

انها تصور می کردند با کشتن آن راهب به جمهوریت خاتمه خواهند داد . وقتی مردم ارسوء  
صد توطئه چیان آگاه شدند عده ای از طرفداران ساوانارولا سلاح برتن کردند و او طلبانه حاضر شدند و راهمه جا  
مراه باشند مبادا آسیبی از دشمن به بیند محافظین وی او را از (دومو) تادیر (سن مارك) همراهی نمودند  
(برگیا الکساندر ششم) پاپ آن زمان نامه ای از روم برای جلوگیری از وعظ ساوانارولا  
رستاد و در تلو نامه او را نشر يك عقیده گمراه کننده و آئین غلط قلمداد کرده بود .

وقتی (ساوانارولا) سکوت اختیار کرد توطئه چیان فرصت را غنیمت شمرده و در صد در آمدند  
که اسب بی لجام آرزو و هوس را در میدان بتازند و تفریحات و بازی های مغایر ادب را که مدتی  
نسوخ شده بود دوباره معمول نمایند . ساوانارولا اطفال بیروان خود را جمع نمود و از آنها صفی آراست  
در میان کوچه های فلورانس گردش داد و شروع بجمع آوری پول نمود که براهبانان دیر (سن مارتین)  
بدهند تا فقر را امانت و دستگیری نمایند .

عاقبت پاپ فرمان خود را مسترد داشت و اجازه داد ساوانارولا کافی السابق و وعظ و تبلیغ بپردازد . علاوه  
بر این حاضر شد که مقام کاردینالی را به ساوانارولا عرضه بنماید و شرط بر آنکه او نیز در آن به لحن خود را عوض نموده و در  
سلوب و قاعده و وعظ خود تغییری دهد . از طرف پاپ مقام کاردینالی بدو عرضه گردید ولی ساوانارولا از قبول  
آن امتناع نمود . روز دیگر که در (دومو) موعظه مینمود در تلو بیانات خود اظهار داشت « من طالب  
کلاه سرخ یا تاج بزرگ یا کوچک نیستم . من آرزوی چیزی دیگر غیر از آنچه نصیب مقدسان شده  
دارم و آن مارك است . اگر من طالب شان و شکوه و عزت و جلال بودم بر شما پوشیده نیست که حالا  
می بایستی ردای وصله دار و یارده یارده برتن کنم . من کاملاً خود را حاضر کرده ام که جان خویش را  
در راه وظیفه نثار نمایم »

مملکت در زحمت و مصیبت افتاد و وقتی (پی سا) در محاصره واقع شد اهالی فلورانس دچار  
بزدلان و بدبختی شدند مردمان بیچاره و فقیر در میان کوچه ها و معابر و در کنار راه ها از گرسنگی  
نان می دادند .

سپس طاعون بروز کرد و تلفات بسیاری وارد نمود . همه جا را طاعون گرفت و حتی بدیر  
(سن مارك) هم سرایت کرد . (ساوانارولا) ناخوشها و اشخاص جیون و بزدل را بخارج شهر فرستاد و  
بمردمان و متابین وفادار خود باقیماند . در شهر تقریباً روزی صد نفر می مردند و ساوانارولا  
سه بخانه های مریضان مبتلا بداعون سرکشی مینمود و برای اشخاص محتضر و مردنی مراسم تلقین و دعا  
مینمود . تقریباً بعد از یک ماه طاعون تخفیف یافت و باز توطئه چیان بر علیه مملکت شروع بتوطئه نمودند  
ساوانارولا وقت خود را بیشتر در دیر صرف مینمود و با جدیت و سعی تمام مشغول نوشتن کتابی به اسم  
« صحیح صلیب » و تصحیح نمونه های چاپی آن گردید .

در این کتاب (ساوانارولا) نشان میدهد که پایه و اساس مسیحیت بر روی منطق و برهان و محبت و وجدان استوار گردیده است. آن کتاب جواب کافی و جامعی بود بنامهٔ یاپ بعد از آنکه از طبع خارج شد آنرا مثل کتب تدریسی در مدارس معمول نمودند و همچنین مورد قبول (جمعیت توسعهٔ ایمان) واقع شد. با وصف این یاپ حکم تکفیر ساوانارولا را در ماه مه از سال ۱۴۹۷ صادر کرد و قدغن نمود که هیچکس بدو مساعدت نکند و بهیچوجه باوی مراد ننمایند و او را مردود و مطرود و رافضی و گمراه بشمرند. ماه بعد حکم تکفیروی را با آب و تاب در کلیسای بزرگ منتشر نمودند. هیئت کشیشان و رهبانان دیرها و اسقف و روحانیون والا مقام در کلیسای بزرگ اجماع نمودند. نامهٔ یاپ قرائت شد سپس چراغهای کلیسا را خاموش کردند و حاضرین همه ساکت شده و ظلمت همه جا را فرا گرفت. دو روز بعد که رهبانان دیر (سن مارک) مشغول ترنم و سرود خواندن بودند غفله از خارج دیر صدائی شنیدند فریاد مردم از يك طرف و صدای شکستن شیشه های پنجره رهبانان را از سرودخواندن بازداشت حاکم مداخله نمود و اوضاع روز بروز بدتر شد. فساد و خرابی اخلاق و بی مبالاتی نسبت به ملکات و فضایل دوباره رواج یافت کلیساها از جمعیت خالی و میخانهها پر جمعیت شد. شور وطن دوستی و آزادی طلبی از سرها خارج و مردم حمیت وطنی و استقلال خواهی را فراموش کردند:

این شنایع و زشتی ها اولین نمره و حاصل تکفیر ساوانارولا از طرف یاپ (برگیا) بود. وقتی یاپ از تکفیر (ساوانارولا) نتیجه نگرفت در صدد برآمد حکم تکفیر را لغو کند ولی نتوانست از آن پس بوسایل دیگری متوسل گردید و خواست با مصادرهٔ اموال تجار فلورانس مقیم روم خلق را تهدید نماید یاپ باعیان فرمان داد که ساوانارولا را بروم بفرستند. آنها در جواب گفتند اگر ساوانارولا از فلورانس تبعید شود شهر آشوب خواهد گردید و خطر عظیمی حادث خواهد شد. دوباره آنها او را برغبت آوردند که در کلیسا موعظه کند او نیز قبول کرده آخرین موعظه خود را در تاریخ ۱۸ مارس ۱۴۹۸ ایراد نمود.

سیس تغییر عظیمی در افکار عمومی بحصول پیوست و بطور ناگهانی این تغییر پراکنده شد مثل بیرق یا بادبانی که وزش باد آنها را بهر طرف بوزاند. (ساوانارولا) هشت سال در شهر فلورانس کار کرد و در امدت خلق را دعوت میکرد که از در توبه داخل شوند و با صلح و صفا با یکدیگر کرایند و برای تحصیل آزادی کوشش و مجاهده نمایند و دست از فساد و شرارت و بد اخلاقی و قمار بردارند عجب در آن که ساوانارولا میخواست با سماجت و اصرار آنها را بطریق صواب هدایت کند و با الحاح و ابرام ایشان را وادارد که با توفیقات الهی بطرف اصلاح و تجدد کلیساها بطور عموم قدم بردارند و پیشرفت حاصل کنند.

يك زمان او در شهر فلورانس از همه کس وجیه تر و معتبر تر و محبوب تر بود ولی حالا از همه کس گمنام تر و منفور تر بود ورق یکمرتبه برگشته و در نامه زندگانی اش صفحه دیگری باز شده بود. در این اثنا آنکه دم از یاری و همراهی میزدند یکمرتبه اطراف او را خالی گذارده دسته ای ناپدید و جمعی خود را پنهان نمودند زیرا حالا جمیع اهالی فلورانس باوی دشمن شده بودند و قدرت مقاومت از دوستان بیشهامت و کم جراتش سلب شده و ناجار او را تنها گذارده بودند.

رهبانان فرقه (فرانسین کان) بدو گفتند اگر تو در ادعای خود ثابت میباشی و حقیقتی در گفتار

خود می بینی خود را در آتش افکن تا ما اظهارات تو را تصدیق کنیم . در آتش افکندن اشخاص یکی از آداب و رسوم معموله قرون وسطی بود .

( ساوانارولا ) از این کار روی برتافت و حاضر نشد خود را بی جهت در آتش بیاندازد ولی برادرش (دوونیکو) میل داشت او دعوت آنها را اجابت نماید زیرا او به برادر خود ایمان داشت سایرین هم مایل بودند که از او پیروی کنند ولی (ساوانارولا) میدانست طریقه‌ای که بدو پیشنهاد نموده اند سفیهانه و بی اساس است لذا از قبول پیشنهاد آنها امتناع نمود و نتیجه ابا و امتناع وی از دخول در آتش زود معلوم شد یعنی جمعیتی در تحت اوامر (کلیاگناسی) بدیر (سن مارك) بقصد آتش زدن جایگاه رهبانان حمله ور شدند . بعضی از دوستان (ساوانارولا) خود را مساح نموده و قصد داشتند حفاظت دیر را برعهده گیرند ولی (ساوانارولا) بدانها گفت «بگذارید من بروم زیرا این طوفان برای خاطر من برخاسته است لازمست من خودم را تسلیم دشمن نمایم» رهبانان قدغن کردند که او خود را تسلیم دشمن ننماید

سپس اعیان شهر دسته ای قشون به (بیازا) فرستادند . حاملین عصا فرمانی صادر کردند که هر يك از اعضای دیر باید سلاح از تن بیرون کنند و اعلام نمودند که (ساوانارولا) ملزم گردیده است که در ظرف دوازده ساعت از خاک فلورانس خارج شود . اشخاصی که در میان دیر مسلح شده بودند برای دفاع و حفظ دیر پیش رفتند و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند . (ساوانارولا) هنوز بدعا و نماز مشغول بود بالاخر چون دید در خارج و در داخل دیر تافات بسیاری داده میشود (ساوانارولا) برادران و اعوان خود را خوانده و بدانها امر داد که از دفاع و حراست دیر دست کشیده و باوی بکتابخانه ای که در عقب دیر واقع بود بروند . در وسط طالار و در زیر طاق های ساده (می شلوزی) شراب عشاء ربانی را در میان اطاق گذارده و برادرانش را بدور خود خوانده آخرین موعظه و پیام یادگاری خود را بدین طریق بیان نمود « اولادان من الان که در حضور خدا و در جلوسان مقدس ایستاده ام در حالی که دشمنانم دیر را در تصرف آورده اند عتبه و آیین خود را نایب مینمایم . آنچه من به شما و مردم گفته ام بیامی بوده است که از جانب خدا آورده ام . خداوند خرد شاهد و گواهی باشد که آنچه میگویم صحیح است . من کتیر فکر می کردم که بکمر تبه نام شهر بر علیه من بشورند و از من روی بتابند . ولی اراده و مشیت الهی بر هر چه قرار بگیرد همان میشود .

آخرین نصیحت من بشما این است که سلاحی از ایمان و تحمل و دعا بر تن کنید . من شما را با اندوه و غم و درد میگذارم و دشمنان من شما را اسیر خواهند کرد . من نمیدانم که آنها مرا از قفس زندگی خلاص خواهند کرد یا نه ولی این را بطور یقین میدانم که اگر بمیرم برای شما در آسمان بدرجات بیشتر از ایامیکه در روی زمین قدرت داشتم کار خواهم کرد

تسلی یابید و صلیب را در آغوش بگیرید تا بدان وسیله ماجاء و پناهگاه نجات را پیدا کنید قشون هجوم آوردند و (ساوانارولا) را گرفتار نمودند و دستهایش را از کنف بستند و او را مانند محبوسی بحضور اعیان شهر بردند . مردم سبعانه بروی حمله کردند تا او را بکشند ولی مأمورین بسختی حملات آنها را رد کرده و از حمله و هجوم آنها جلوگیری کردند . دو نفر از برادران اصرار داشتند که باوی ملازمت و همراهی نمایند و بمجرد ورود بشهر سه نفر رهبانان مزبور هر يك در سیاه چال و زندان مخصوصی بحبس افتادند . محبس ساوانارولا اطاق کوچکی بود در برج (بالازو) موسوم به (آلبر قتینو) و این همان اطاقی بود که (کسمودومدیسسی) مدتی در آن محبوس و گرفتار بود .

ساوانارولا بلافاصله مورد شکنجه واقع شد . او را بساون بالای ( بارگلولو ) در حضور قضاة بردند و بعد از آنکه از او استنطاق نموده و مورد عتاب و تهدید و هتاکی قرار دادند او را باطناب بیرق بستند در این قسم شکنجه معمول آن بود که به قرقره ای که در بالای چوب بلندی قرار داشت طنابی میبستند و شخصی را که میخواستند شکنجه نمایند دستهایش را از کتف بسته و یکسر طناب را بدور دنده هایش محکم می بستند و با این ترتیب او را میرغضب بالا میکشید و غفلة پائین میآورد . بازوانش را طوری بقب میکشیدند که يك نیم دایره تشکیل میداد . عضلات بدنش همه کوفته و خسته و کبیة اعضای بدنش از شدت درده متشنج گردیده بود اگر قدری بهمانحال باقی میماند قطعا بسراسام مینالا گردیده و میمیرد .

(ساوانارولا) از همان اوایل زندگانی قلب ضعیف و نحیفی داشت و خیلی حساس و نازک تارنجی بود و در نتیجه عادتی که به پرهیزکاری داشت و نیز درائر شب زنده داری بسیار و وعظ پیوسته و مساسل و شکوه های جدی باطنی عاقبت چنان ضعف بوجودش مستولی گردید که گوئی حیانش همیشه معرض ابتلاآت و مصیبت ها بوده است ولی چیزیکه او را از هجوم مصائب و صدمات حفظ و حراست مینمود قوه اراده و عزم راستی بود . آنچه در روز کار آخر زندگانی بر او حادث گردید از قبیل خطرات و فحش و هتاکی هائی که از مردم شنیده بود و حزن و اندوه بواسطه فراموش کاری و عدم اعتنای مردم فلورانس اینها همه حتی يك ذره هم به تأثراتش نیافزوده بود . دريك چنین حالت او را مورد شکنجه و عقوبت شدید و ظالمانه قرار دادند مثلا او را باطناب بالا کشیده و غفلة چندین بار پائینش میکشیدند . مشاعر و ادراکانش متشتت و مختل گردید و جوابهای غیر مربوط و بیموردی ادا میکرد بالاخره مثل آنکه از خود نا امید شده باشد بايك تأثر فوق العاده فریاد نمود :

« ای خدا ! بگیر بگیر جانم را ! »

عاقبت دست از ایذاء و آزار وی برداشتند و او را با حالتی خراب و بدن خورد و خونین به زندان بردند .

تصور مصیبت و سختی و آلام وی از حیز فکر هر کس خارج است . روز طالع شد و در نیمه روز شروع به استنطاق وی نمودند . قضاة و مستنطقین که همه دشمنانش بودند شروع بسؤالات نمودند یکی از مدعیان وی که از اهل فلورانس بود وقتی شنید هیئت اعیان و بزرگان اظهار تاسف میکنند از اینکه نمیتوانند خطائی در (ساوانارولا) پیدا کنند اظهار داشت «حالا که علل و اسبابی موجود نیست باید از خود جعل کنیم» قضاة بدو وعده چهار صد روکات (مسکوک طلائی روم) دادند که در اوراق استنطاقیه جوابهای (ساوانارولا) را تحریف و تبدیل نماید بطوریکه موجب محکومیت ساوانارولا گردد .

حبس و تزیینی ساوانارولا مصادف شده بود باعید پرهیز و عید قیام قبل از طلوع صبح و روشن شدن هوا زجر و ایذاء او شروع میشد . یکروز ساوانارولا را باطناب چهارده مرتبه بشدت هرچه تسامتر بالا و پائین کشیدند معذک او خود را نباخت بدنش از شدت درد میارزید ولی در تصمیم و عقیده اش باقی ماند و ذردای ترس بخود راه نداد درخیمان کف پایش را با آتش می سوزاندند پایش می سوخت ولی روحش طاقت آورده و درد را بر خود هموار می نمود . دوباره او را به محبس فرستاده و یکماه نگهداشتند .

رئیس اجرائیکه از طرف پاپ مامور شده بود در روز یازدهم ماه مه از سال ۱۴۹۸ میلادی به فلورانس برود نمود برای سومین مرتبه ساوانارولا را تحت تعقیب و استنطاق قرار دادند و بر حسب فرمان ( کاردینال رومولینو ) او را دوباره عریان نموده و بسا کمال قساوت و وحشیگری ویرا مورد شکنجه و ایذاء قرار دادند .

( ساوانارولا ) در اثر شکنجه شدید حالت هذیانی پیدا کرد و جوابهای غیر مربوط ادا میکرد و مدعی کاملاً جوابهای او را تغییر میداد . و کیل او را وادار مینمود که آنچه را مأمورین عذاب میل داشتند بگوید معذک مقصودشان بهیچوجه حاصل نشد . اوراق استنطاق هرگز به امضاء نرسید و منتشر نگشت .

مأمورین اجرا در تاریخ بیست و دوم مه جلسه ای تشکیل داده و با جلب رضایت اعیان و اشراف حکم اعدام آن سه نفر راهب را صادر نمودند . صدور حکم را فوراً با اطلاع محکومین رسانیدند آنها هم کاملاً برای قبول حکم خاضع بودند . ( دومی نکو ) که یکی از آن سه نفر محکوم بود ابلاغ حکم اعدام را مانند دعوتنامه ای که او را به میهمانی و ضیافت بزرگی خوانده باشند در بافت و تلقی نمود ( ساوانارولا ) به زانو در افتاد و دعا میکرد و وقتی حکم اعدام بدو ابلاغ گردید سر از دعا برداشت و بلکه با حرارت و اشتیاق بدعای خود ادامه داد .

هنگام شب برای او شام آوردند ولی او از خوردن شام بعنوان اینکه لازم است افکار خود را برای مرگ حاضر و آماده نماید امتناع نمود سپس یک نفر کشیش موسوم به ( ژاکوبونیکولینی ) قدم به محبس وی گذارد در حالی که لباس سیاهی بر تن نموده و صورت خود را در زیر کسلاه سیاهی پنهان کرده بود .

او عضو يك انجمنی بود موسوم به ( بانو ) که اعضای آن داوطلبانه در آخرین دقائق عمر جنایت کاران محکوم نزد آنها میرفتند . ( نیکولینی ) از وی پرسید آیا من میتوانم خدمتی بشما بکنم ( ساوانارولا ) جوابداد « بلی . خواهش من این است که شما از هیئت حاکمه تقاضا نمائید مرا اجازه مکالمه مختصری با دو نفر هم زندان خود دهند زیرا من می خواهم قبل از مرگ چند کلامه با آنها سخن گویم ، »

موقعیکه ( نیکولینی ) برای انجام مأموریت و ایفای رسالت خود رفت یکی از یارسان ( بند کیتن ) برای شنیدن افکار و اعترافات محبوسین آمد و با کمال اخلاص زانو زده آن تکلیف مذهبی را باحرارت و ارادت مخصوصی اجرا نمود .

فرمان ( کاردینال رومولینو ) او را دوباره عربان نموده و با کمال قساوت و وحشیگری ویرا مورد شکنجه و اذناء قرار دادند .

بار دیگر آن سه رهبان یکدیگر را ملاقات نمودند بعد از چهل روز حبس و زجر و عقوبت این اولین مرتبه بود که آنها یکدیگر را دیدار کردند . آنها حالا دیگر خیال و فکری جز مردن نداشتند و جرأت انتقار مرگ را میس کشیدند آن دو حافل در جلو پسای ( ساوانارولا ) بزانو در افتادند و از روی دیانت و تقوی از وی برکت خواستند . وقتی او به زندان خود مراجعت نمود از شب خیلی گذشته بود .

( نیکولینی ) خیر اندیش نیز در آنجا بود

برای اثبات حق شناسی و مهر و محبت خود ( ساوانارولا ) سر خود را در دامان آن یارسان گذارده و در روی خاک بخواب رفت . روح او بقدری آرام و شفاف و بی دغغه بود که وقتی خوابیده بود گویی خواب خوش دیده و تبسم مینمود تا وقتی هوا روشن شد .

( ساوانارولا ) از خواب بر خواست و با ( نیکولینی ) شروع بصحبت نمود و سعی می کرد که صدمات و مصائب آئینه فلورانس را درست در ذهن او جای دهد . صبح زود آن سه رهبران باز یکدیگر را دیدار کرده و مراسم عشاء ربانی را اجرا نموده و نان مقدس را در شراب گذارده تناول نمودند . ( ساوانارولا ) با دست خود نان و شراب را تهیه نمود و آنها آنرا با شادمانی و سرور و راحت قلب گرفته و خوردند . بعد از اجرای مراسم عشاء آنها را به ( پیازا ) احضار کردند . سه محکمه از طرف هیئت مصلحه در نزدیکی اسقفی که از طرف پاپ مأمور شده بود تشکیل گردیده و چوبه های دار تنا میدان ( پالازو و شیو ) امتداد یافته بود و در آن سر میدان تیری نصب کرده بودند که سه طناب و سه زنجیر از آن آویزان بود .

طنابها برای این بود که آن سه نفر راهب محکوم را بدان بیاویزند و سپس زنجیرها را بدور کمرشان به بندند تا آنکه آتش آنها را طعمه خود سازد . محبوسین از پاهای ( پالازو ) فرود آمدند و مأمورین ردای قهوه رنگ آنها را از تن شان کنده و فقط پیراهنی را در تن شان باقی گذاردند پاهایشان را برهنه کردند و دستهایشان را بستند و اول آنها را در حضور اسقف ( واسونا ) بردند تا او تنزل زنبه آنها را تقریر نماید و بدانها حکم پاپ را ابلاغ کند اسقف بازوی ( ساوانارولا ) را گرفته و بدو گفت « من ترا از جمعیت مسیحیان روی زمین و هم چنین از صلاحای مسیحی که در آسمان اعلی جای دارند جدا می کنم »

( ساوانارولا ) جواب داد « از جمعیت مسیحیان روی زمین صحیح ولی نه از صلاحای مسیحی که در آسمان جای دارند زیرا این از عهده تو ساقط است »

سپس آنها را نزد مأمور اجرای پاپ بردند و او آنها را رافضی و معتزله و گمراه کننده خلق اعلام نمود . بالاخره در نزد ( اونو ) آمدند و او نیز حسب القاعده دربار حکم صادره را مراجعه به آراء عمومی نمود و بدون آنکه نفی مخالفت آمیزی از کسی شنیده شود همه متفق الکلامه آنها را تصویب نمودند . محکومین حالا برای اعدام حاضر شده بودند و با قدم های محکم و متین و شمرده بطرف چوبه دار روان شدند . یک نفر کاهن موسوم به ( نروتی ) روبه ساوانارولا کرده گفت « در چه حالت هستی و بچه کیفیت و احوالی این عقوبت را بر خود هموار مینمائی ؟ » ساوانارولا جواب داد « مسیح خداوند هم همان اندازه برای من عذاب دیده و عقوبت کشیده است »

این آخرین کلماتی بود که از او شنیده شد . اول ( سال وسترو ) را اعدام نمودند سپس ( دومی نیکو ) را بدار آویختند و بعد از آن ( ساوانارولا ) را بر آن داشتند که جای خالی رادر بین آنها بگیرد . ساوانارولا به آخرین رله نردبان رسید و نگاهی بجمعیتی که تا چندی پیش بسخنان و مواعظ وی گوش میدادند انداخت و دید همان اشخاص اطراف شهادتگاه وی را احاطه کرده اند و گوئی از جان دادن وی حظی می برند عجب تغییر بیگانه روی داده است !

آن مردم متواتر المزاج و دمدمی ازوی برگشته و اینک برای کشتن او فریاد می کنند ساوانارولا گردن خود را بطناب انداخت و جلاد او را بالا کشید .

( ساوانارولا ) در سر دار فی الفور جان داد . زنجیرها را بدور بدن آن سه نفر رهبان بسته بودند و آتش از زیر آنها را طعمه خود ساخت سپس خاکستر آنها را در میان عرابه بار کرده و در روی

رود ( یونانی و شیوا ) باشندند . اعدام آن سه نفر راهب در روز بیست و سوم مه از سال ۱۴۹۸ میلادی بوقوع پیوست در صورتی که ( ساوانارولا ) چهل و پنج مرحله از مراحل عمر را بیشتر طی نکرده بود . اگر چه او را در ردیف شهدای ( پروتستانیزم ) میدانند و از جمله اعزه و مقدسان مسیحی می‌شمرند ولی سبب قتل وی موضوع تبعیت از آئین پروتستان نبود (۱) بلکه محبت جنون آمیز او نسبت به آزادی باعث قتل وی گردید . او میخواست کلیسا را ترك کند بلکه میخواست رشته مذهب را با آزادی پیوند نماید و هر دو را پایه و اساس صحیح خود برگرداند . برای این مقصود بود که مردن را بر خود هموار نمود در راه این مقصود بود که جان خودش را برای خدا و مملکتش فدا نمود .

اگر زمانی بیاید که مقاصد اصلاحی و تجدد و رفورم طلبی او پیشرفت نماید و بهرحال وقوع نزدیک شود مسیحیت هم بسط و توسعه کامل و حقیقی خواهد یافت و ابطالی دو باره در راه يك تمدن متجدد و تازه قرار خواهد گرفت

فلورانس یکی از شهر هائی است که شایان تذکار می باشد زیرا فلورانس جایگاه متفکرین بزرگ و ماوای شعرای بزرگ و صنعتگران بزرگ از قبیل ( دانته ) ( گالیلو ) ( لئونارد دووینی ) ( میثائیل - آنزلو ) ( رافائیل ) ( دوناتلو ) ( لوساداروب بیا ) ( ماشیاولی ) و چندی دیگر از مردمان مشهور میباشد . هنوز مجسمه هائی که دنیا را مسحور و مفتون خویش نموده و کار های با شکوه و مزین بزرگترین نقاشان ایتالیا و رصد خانه گالیلو و مولد دانته و محل مردن ( لورنزو دومدیسسی ) و خانه دنیا و آرامگاه ابدی ( میثائیل آنزلو ) در آن شهر بر پا میباشد .

ولی شاید دلکشترین نقاط در فلورانس عبارت باشند از ( دومو ) که ساوانارولا در آنجا با آن بلاغت و فصاحت مخصوص و هیجان آور و عظمی می نمود و دیر ( سن مارک ) که او در آنجا با فقر و مسکنت سر میگرد و روزگاری به مطالعه و تحصیل میگذراند و ( پالازو سیگنورا ) که او در آنجا بدست جباران و جنایت کاران تسلیم گردید و شربت شهادت را نوشید . اگر به دیر ( سن مارک ) بروید اطاق محقری را که او در آنجا زندگی میکرد خواهید دید و نیز همان کتاب مقدسی را که او تلاوت و موعظه می نمود مشاهده خواهید کرد و اگر آنرا مطالعه کنید خواهید دید که حواشی آن از یاد داشت های متعددی بخط ریز پر شده است خطوط حواشی کتاب بقدری ریز است که بدون ذره بین خواندن آن تقریباً محال است . علاوه بر اینها يك عکس و چند جلد کتب دینی و نشان ها و علائمی که حاکی از خلوص نیت و دینداری او است با بسیاری از آثار و نشانه های جالب توجه دیگر مشاهده میشود ابطالی مدتها است که بتعید دانته را از فلورانس فسخ و باطل نموده و با نصب نمودن مجسمه ها بیاد کار دانته در تمام شهرهای بزرگ خود را تادیب و تنبیه می نماید و بد این طریق میخواهد خطایای خود را جبران کند چرا نباید همچنان نسبت به ساوانارولا که هم وطن دوست و هم از شهداء حقیقی می باشد عدالت نماید و مجسمه بیاد کار وی برای عترت آیندگان بر پا نماید ؟ میدان ( پالازو کیهیو ) بهترین محلی است برای نصب مجسمه زیرا در آنجا است که ساوانارولا شجاعانه جان خود را در راه آزادی مذهبی و حریت بشریت فدا نمود .

(۱) فی الحقیقه ساوانارولا از خود کاتولیک ها بیشتر کاتولیکی بود .

یکی از تعرضات وی بر علیه مشایخ و کاهنان عدم اعتقاد آنها بمسئله استحاله جوهر بود

## فصل هفتم - ملاح

ای دریای باشکوه و زیبا و مجلل صحت و شادمانی و برکت درنومی باشد صدای خوش آهنگ و موزون و با دبدبه تورا میشتوم که بمن امر میکند گریه کنم و نیز شادی نمایم . گریه کنم برای عزیزی که در اعماق دریا مدفون شده اند و شادی نمایم برای کسانی که به ک فاتی تانی نان هر

اگر قایق نباشد کدام محبس قویتر و مستحکم تر از دریای سفید و مهیب و نوحه گر میباشد ؟ ولی میخهائی که تخته های قایق را بهم دوخته بمنزله میخ پرچینی میباشند که دنیا را در مودت و دوستی بیکدیگر می پیوندند . قایق محبت را بدوردنیا می گرداند روسکین دریا شجاع ترین مردان را در دامان خود پرورانده است . عمری که در دریا صرف شود و آمیخته بمخاطرات باشد مردان را با جرأت تربیت میکند . نه تنها جرأت بلکه حسن وظیفه شناسی را در اعماق فکر انسان جای میدهد . زندگانی ملاح سراسر آمیخته با صبر و تحمل و مراقبت و هوشیاری و مشحون از مسؤلیت و دقت میباشد ولی شباهتی بزنگانی ساحلی ندارد که انسان بعد از فراغت از کارهای یومیه در بستر و آرامگاه خود بدون خوف و بیم میخوابد .

ملاح باید منظمأ شب و روز مراقب و بیدار باشد . اگر سفر طولانی در پیش باشد راننده کشتی ممکن است آرام و آسوده در قمار خود بنشیند آن هم در صورتی است که باد نوزد و آب آرام و ساکن باشد . ولی وقتی طوفان برمیخیزد و دریا متلاطم میشود او هوشیار و بیدار می نشیند و در کمال فعالیت و کوشش بکار مشغول میشود دو کار باید ملاح بکند یا بادبان کشتی را بدور دکل بپیچیده و آنرا کوتاه کند یا آنکه باید کشتی را بحال خود واگذارد که باطراف متلاطم شود ممکن است شب باشد ملاح از بادبانها و دکل ها و دیرکهای کشتی بالا میرود که بادبان را به پیچد و کوتاه کند کسی با او همراه نیست او خود تنها بالا میرود و باجان خود بازی میکند .

مکن است تندباد و طوفان او را بدریا زرتاب کند لطمات و حملات شدید و مقوالی باد بریکر کشتی البته کشتی را متلاطم می سازد پس يك حرکت ناگهانی کشتی ممکن است ملاح را از بالا بزیار اندازد هیچکس از سقوط او در آن طوفان هائل و ظلمت شب آگاه نمیشود و صدای سقوط او بگوش کسی نمیرسد ولی کشتی همچنان جلو میرود .

اولین شخصی که در میان يك قایق روباز قدم بدریا گذارد و مقداری جلو رفت تا آنجا که زمین از مد نظر وی افتاد قطعا از دیدن اوضاع تازه و نادیده دریا متوحش گردیده است . زیرا در اطراف خود چیزی جز آسمان در بالای سر و دریا در زیر پا ندیده است حد فاصل بین او و مرك يك نخته پیش نبوده است . حقیقه جرأت و جسارت و حسن مسؤلیت اولین ملاح چه قدر زیاد بوده است . دریا نه تنها برای ملاحان بلکه برای ساکنین سواحل نیز هربی بزرگی است .

دکتر آرنولد گفته است هیچ چیز نمیتواند اخلاق و سجیه يك طفل باهرش و با فراست را مانند دیدن دریا در نظر اول باز کند و فریحه او را بگشاید . دکتر ( چایمک ) در ایام کودکی غالب اوقات خود را در ساحل دریا در ( نیویورت ) صرف مینمود خود او میگفت « هیچ نقطه ای در دنیا نیست که مثل ساحل دریا بساختمان بدنی و فکری من کمک کرده باشد »



مغنی اشخاص دریا را مقدار زیادی آب بی مصرف میداند .

کسی که از بالای تپه دریا نگاه کند حاوود و ثغوری برای آن تصور نمیکند زیرا درست راست و چپ جز آب چیزی نمی بینی . اگر هوا صاف باشد امواج آهسته آهسته بدارف ساحل می آیند و بر روی پای شما می ریزند و نرم نرم پای شما را نوازش میکنند سپس حلقه حلقه میشوند و بخود می پیچند و با امواج سههنگین غلطانی منلووط شده و در ساحل مترشح میشوند زمانی آرام و مانند گربه ساکت میشود گاهی هم مثل یوزپلنگ غرش میکنند . دریا هیچ چیز را در خاطر خود جای نمیدهد . کشتی را در روی صخره های ناهموار و خشن میکند و سپس يك مه خفیف و تیرگی خواب آوری تبدیل میشود . ارمیا میگوید « دریا همیشه غم انگیز و اندوه خیز است و هیچگاه قرار و آرام ندارد »

بشریت و زمان در آن مستغرق است . دریا به اذیت تعلق دارد همیشه آهنگ مزل خیز آن مثل آهنگ عزا مترنم است ولی اقیانوس يك ارتباط و پیوستگی بسیار نزدیکی با ترقی بشریت دارد .

اچکلسنتان بیشتر از سایر ممالک دنیا در فکر کسانی میباشد که در دریا زندگانی میکنند و چه علت دارد که انگلستان از این حیث با سایر ممالک ممتاز است ؟ زیرا ما ماتی هستیم که از ملاحان تشکیل شده ایم و علت آنهم این است که ما مردمان تجاری میباشیم . از ماهیگیران اطراف سواحل گرفته که ما احتاج مارا از حیث ماهی تهیه میکنند تا آن کشتی های بخاری عظیم که به امریکا و چین و هندوستان و بنادر اروپا سفر می کنند تا آنکه لوازمات زندگی و آنچه مایه آسایش ماست بیاورند همه مدیون و مرهون ملاحان میباشند اگر دریائی که مارا اکنون احاطه نموده نمی بود شاید هرگز مارا در ردیف مال بزرگ محسوب نمیداشتند یا در هر صورت از جمله مال معظم و آزاد بحساب نمی آمدیم .

پس عظمت و آزادی ما بواسطه آنهایی است که مارا احاطه نموده است .

خندق های بحری عمیق که مابین ما و قاره اروپا واقع شده این سرزمین را ملجا و پناهگاه ستمدیدگان سایر ممالک ساخته است . دوست سال قبل در موقع تسخیر فرمان نامه بهترین مردمان تجارتی فرانسه بدست ما افتادند و سیادت و سلطه ما در تجارت تا درجه معتناهی بواسطه دروسی است که در صنعت و تجارت و عملیات صناعیه از مهاجرین فرانسوی یاد گرفتیم . تجارت پشتیبان بحریه ما است . تجارت بری مادر سواحل دریا نان میاورد فرائد و محسنات تجارت تنها منحصر به این دو فقره نیست تجارت باعث تمدن دنیا می شود .

(سراساموایل بیکر) در ضمن خطابه ای که در لیورپول ایراد مینمود اظهار داشت که بوسیله تجارت

میتوان در افریقا وسایل تبلیغی را فراهم نمود .

بومیانی که دارای عقل سلیم بودند تنها بچیز هایی گوش میدادند که برفع آنها تمام شود و بچیز هایی که در مقام آنها میگردد . هیچ چیز مثل ادخال تجارت مفید بحال وحشی ها واقع نمیشود زیرا تجارت سبب تحریک انرژی و تشویق آنها به اتاج و تولید محصول از ارانمی میگردد و نیز آنها را تشویق مینماید که محصولات خود را با سایر اجناس و امته که تا آن زمان مردم از آن اطلاعی نداشتند مبادله نمایند وقتی اطلاع بوجود آن گرنه امته حاصل میشود و مردم از حالت بی چیزی بیرون می آیند امته جدیدی را مثل سایر مباحث در جزء احتیاجات آنها قرار میگیرند

افتخار کشف ممالک جدید بملاحان اعم از کلمبوس یا کابی تان کوك عايد ميگردد تصور ميروند که اهالی ایسلاند در ابتدا امریکای شمالی را کشف کرده باشند ولی آنها در آنجا سکونت اختیار نمودند کلمبوس و (امریکانوس) اولین شخصی بودند که بردار روی کشفیات خود برداشتند اهالی پرتغال و هلند بعد از کلمبوس از بزرگترین کاشفین دنیا محسوب میشوند (فرناند و مجلان) اولین شخصی بود که بحر پیمانی نمود و دور دنیا را با کشتی پیمود وقتی کلمبوس امریکا را کشف نمود او بیست سال از عمرش می گذشت . اولین سفر دریائی او بطرف افریقا و ( ایندیز ) بود و بعد از آن مسافرتی به امریکای جنوبی نمود . ( فرناندو مجلان ) از سواحل ( کینه ) و برازیل عبور نمود و در خلیج ( ریودوژانی رو ) ورود کرد و سپس بسمت جنوب رفته و تنگه ( مجلان ) را کشف کرد و از آنجا بجزایر اقیانوس ساکن روانه شد . اهالی هلند نیز در عالم اکتشاف از حادثه طالبان بزرگ محسوب می شوند . هلندی در تحت قیادت و حکمرانی ( بارن تز ) اولین مردمانی بودند که در موقتی که میخواستند راهی به ( کانی ) پیدا کنند دچار مخاطرات دماغه شمالی گردیده و با شدايد مواجه شدند . تنها نتیجه ای که از مجاهده و تلاش خود حاصل نمودند کشف جزیره ( نوازمبلا ) بود .

بحر پیمایان هلندی بسمت جنوب رفته و استرالیا ( نیوهلاند ) و ارض ( وان دیسن ) و جزایر واقعه در بحر ( مالای سیان ) را کشف نمود . اکتشاف راه هندوستان از دماغه امید مبدأ يك تاريخ جدیدی در تاریخ تجارت محسوب میشود .

زیرا در اثر پیدا شدن آن راه مال مغرب از راه دریا شرق اقصی راه باز کردند ملاحان هلندی نیز مدعی کشف آن راه میباشند و میگویند برادران ( هوتمان ) اول کسی بودند که از راه دماغه امید به هندوستان رسیدند و در آنجا بنیادان انحصار بزرگ یعنی شرکت هلند و هندوستان ( دوچ ایندیا کامپنی ) را استوار نمودند و ممالک جمهوری کوچک هلند قوای مادی خود را چه از حیث سفاین تجارتي و چه از حیث مستملکات و تجارت از برکت آن شرکت تامین نمود .

در آن زمان انگلیس ها هنوز در شمار ملل تجارتي نبودند با آنکه تجارت بمغرب زمین بسط پیدا کرده بود ولی هنوز بانگلستان نرسیده بود . یگانه محصول انگلستان مواد خام بود حتی پشم انگلیس بممالک خارج مثل بلژیک حمل میشد که در آنجا تأیید میشد پارچه از آن می بافتند . در انگلستان ملاح زیاد بود ولی آنها در میان کشتی های بحر بیما کار و شغلی نداشتند زیرا اجازتی در میان نمود ولی آنها مردمان جنگجو و غوغا طلب بودند و وقتی جنگ و نزاعی با خارجیان نداشتند در میان دریا با یکدیگر می جنگیدند بنادر دریائی ( لوستافت ) و ( یارموت ) همیشه با یکدیگر در جنگ و جدال بودند آنها اعتنائی به دزدیهای تصادفی نمی کردند و اغلب از سواحل خود دور شده و در نزدیکی سواحل دیگران کمین میکردند و هر وقت يك کشتی از لنگر گاه خود خارج میشد فوراً آنرا تصاحب مینمودند

در دوره البزابت بود که انگلستان قوم بزرگی از ملاحان بوجود آورد . همه کس از تاریخ ( درایک ) ( رلای ) ( هاو کینز ) و قهرمانان بحری دوره اول آگاه است . آنها چشم بسته و کورکورانه در میان قایق های کوچک نشسته و در دریا های نامعلوم پیش میرفتند و کورکورانه در مقام جستجوی ممالک جدیدی برمیآمدند که در آتیه مأمن و مسکن اخلاف و اعقاب شان گردد . اسپانی وانگلستان بجنک وجدال

پرداختند و انگلیس ها جنگ های شدیدی با دشمنان خود چه در دریا و چه در خشکی داشتند .  
 بالنتیجه سپاه و جمعیت دلیری از اعضای بحریه تشکیل گردید و در تحت انتظام و تربیت قرار گرفت .  
 انگلستان بچنین تشکیلات بحری احتیاج تشدید داشت زیرا در همان موقع اسپانیولی ها که قوی ترین مال  
 اروپا بودند با سفاین و جهازات غیر قابل انهزام خود بر انگلستان دست یافتند . آن جنگ یکی از بزرگترین  
 مبارزه هائی بود برای ممالک و مذهب و شرافت و افتخار و استقلال که در تاریخ عالم بوقوع پیوست .  
 (سرفرانسیس درایک) یکی از آن قهرمانان بحری بود که در تاریخ حوادث زمانه مقامی برجسته  
 و عالی دارد (ماتلی) می گوید از یکی از نمونه های بزرگ قرن شانزدهم بود . (درایک) یکی از  
 دریانوردان کامل و اصلا وضع زندگانی وی فقیرانه بود . او بسمت شاگردی در یک کشتی به بادبان دار کوچکی  
 مشغول گردید و فن کشتی رانی را آموخت .

وقتی صاحب کشتی مرد وصیت نمود کشتی را بشاگرد وی بدهند . بعد از يك مدت کشتی رانی  
 در دریا های کم بهنا و باریک اندوخته های خویش را که بزحمت فراهم کرده بود در سفری که با  
 (امیرال ها و کنز) کرد بخطر انداخت اسپانیولی ها او را دستگیر نمودند ولی او در مدت قلیلی جان خود  
 را از مهلکه نجات داد . در لشکر کشتی هائی که چندی بعد بر علیه اسپانیولی ها نمود بطرز بسیار عالی و  
 برجسته ای فتح و فیروزی نصیبش گردید .

پادشاه اسپانی کلیه سفاین و اشخاص و اموال مردم را در بنادر اسپانی تحت توقیف آورد .  
 (درایک) باشش کشتی مسلح قدم بدریا گذارد و (سن دومنیک) و کارتاژ ناو (سن اوگوستین)  
 را مسخر ساخت . در این اثنا فیلیپ دوم در صدد تدارک بزرگترین تجهیزات و قوای بحری بر آمد .  
 بحریه های مختلط (اسپانی) و (پرتغال) و (نایل) و (سی سیلی) و (وینس) در این موقع  
 میتوانستند انگلستان را از عظمت بحری بیاندازند و دریا ها را تحت سلطه و اختیار خویش در آورند روم  
 نیز بر تشبثات آنها کمک کرد و پاپ بحریه های مختلط را تقدیس نمودینش گوئی هائی در افواه جاری شده  
 و بر زبانها افتاده بود که سال ۱۵۸۸ « خطرناکترین و مشئوم ترین سال در کلیه ممالک خواهد بود »  
 غایت معاوم شد هدف و آماجگاه تیر های تشبثات مذکور انگلستان می باشد و بس . معذالك انگلستان  
 مغلوب نگردید زیرا تمام مات انگلیس هم فکر و یکدل گردیدند و کلیه فرق مذهبی اعم از پروتستان یا  
 کاتولیک بیکدیگر پیوستند . شی کسیپر در آن ایام زنده بود و اشعاری راجع بنسائل و اقدامات جسورانه  
 دشمنان ممالک انگلیس که در صدد گرفتن آزادی انگلیس ها بر آمده بودند انشادمینمود

( درایک ) مصمم شد که ضربتی به نقشه و مقاصد اسپانیولی لها وارد کند از این رو با چهار کشتی سلطنتی و بیست و چهار کشتی دیگر که از طرف تجار لندن تهیه شده بود از ( پالی موت ) حرکت کرد . در اوایل آوریل ۱۵۸۷ جهازات انگلیس داخل لنگر گاه قادیسه گردیده و بر کشتی اسپانیولی که برای تاراج و استیلای انگلستان عازم گردیده بودند حمله بردند بعضی از آنها از بزرگترین کشتی های آن ایام بود . ظرفیت یکی از آنها ۱۵۰۰ تن و یکی دیگر ۱۲۰۰ تن بود علاوه بر این دو کشتی چند جهاز دیگر از هزار تا هشت صد تن ظرفیت داشتند . ( درایک ) وقتی بر کشتی های دشمن حمله برده هزار تن محصولات کشتی را با هرچه در آنها بود معدوم نمود : دو شب و یک روزاوسوراخ کردن و غرق نمودن کشتی ها و غارت و جباول محمولات و سوزاندن سفاین پرداخت و قبل از رفتن یک صد و پنجاه کشتی را طعمه حریق ساخت بطوری که شعله روشن و تابانی از اشتعال آنها بر دیوار های قلعه قادیسه یرتو افکنده بود .

وقتی درایک به انگلستان مراجعت نمود صد کشتی دیگر گرفته و معدوم نمود قسمتی از مال التجاره و محمولات کشتی را اختصاص بخود داد و عمه جات سفینه را محبوس نمود . و نیز یکی از کشتی های بزرگ مسلح اسپانیولی ها را که بر از بار های فوق العاده نفیس و گران قیمت بود بچنگ آورد وان را نیز با خود بانگلستان برد . او اقرار می کرد که کار مهمی نکرده دولت را از تدارکات وسیع و قوای عظیم اسپانی انذار نمود ( درایک ) می گفت « طولی نخواهد کشید که اسپانی دارای چهل هزار مرد جنگی و تحت السلاح با مهمات و لوازمات کافی خواهد شد و انگلستان بانمام قوت و قدرت خود نخواهد توانست در مقابل آن مقاومت کند و انرژی و قدرت بخرج دهد »

فلیپ هر اقدامی که برای استحکام جهازات خود لازم میدانست بعمل میاورد و تقریباً پنجاه هزار دوکات برای آن جهازات خرج کرده بود یاب نیز بدو هزار دوکات قرض داد و علاوه بر مخارجی که کرده بود دو مایون دوکات هم برای احتیاط نگاه داشته بود دسته جهازات فلیپ از صدوسی و شش کشتی تشکیل شده بود .

آنها بزرگترین جهازاتی بودند که تا آن موقع ساخته شده بودند و سی هزار پیاده نظام اسپانیولی و ملاح و دو هزار غلام یاروزن برای راندن کشتی ها در موافقیکه باد از حرکت می افتاد و دو بیست و نود عابد و راهب و مامورین تفتیش عقاید در آنها سوار بود علاوه براین قشون زیادی سی هزار قشون هم در هلاند اسپانی حاضر بودند که بمجرد آنکه اشاره از طرف سفائن فلیپ شود سوار کشتی شده و بمساعدت آنها شتاب کنند ملاحان انگلیسی می بایستی با یک چنین قوایی مبارزه نمایند قبل از حرکت کشتی های اسپانیولی یاب ( سیکس توس ینجم ) دستخطی منتشر نمود و الیزابت را بعنوان غاصب و حرامزاده متهم نموده و با مراسم مخصوصی مملکت او را به فلیپ اعطاء کرد و لقب حامی و مدافع دین مسیح باو داد که در تحت تیول روم و خراجگذار او باشد حالا تمام آنچه چیز هائیکه برای تسخیر انگلستان لازم بود فراهم شده بود و سفاین شکست ناپذیر اسپانی بحرکت آمدند در روز بیست و نهم ژوئیه ۱۵۸۸ در حوالی ( لیزارد ) اولین دسته کشتیها ید یدار و نمایان گردیدند و مدتی بود که انتظار رسیدن کشتی ها را میبردند چراغ مناره ( لی زارد ) از ( لی زارد ) - ( تافاعوت ) و ( درمان ) و ( بوئیت ) و ( گری بن هد ) و ( ریم هد ) یرتو افکنده و همه جا را روشن کرده بود وقتی به ( پالی موت ) خبر رسید که دشمن یدیدار شد ( درایک ) با

رفقای خود مشغول توپ بازی بود ولی قبل از غروب آفتاب شصت فروند کشتی از بهترین کشتیهای انگلیسی از بندر (یالی موت) بیرون آمد تا با دشمن مصاف دهند.

سفاین مزبور از بحر مانس عبور کردند و همچنان سیر میکردند تا آنکه روز دوم سفاین جسیم و بزرگ اسپانیولی را از میان ابر خفیف باران ریزی دیدند. یکروز دیگر گذشت کشتی های طرفین با یکدیگر رو برو شدند.

فرماندهان کشتی های انگلیسی عبارت بودند از ( دراپک ) و ( هاو کینز ) و ( فرولی شر ) اینها ملاحان کاملی بودند که در صبر و تحمل و هنر و شجاعت امتحان داده و کار آزموده شده بودند آنها خطر را باشکال مختلف دیده و حالا هم حاضر بودند که برای مملکت خود هر مصیبت و مشقتی را بر خود هموار سازند در اولین وهله تلافی نفوذ و اهمیت آنها مشهود گردید.

آنها بهترین موقع و محل را بدست آورده و دشمن را مورد شلیک توپ و هدف حملات خود قرار دادند. کشتی های سبک انگلیسی که سهولت بهر طرف میگردیدند در اطراف کشتی های سنگین و بطیثی الحریکه اسپانیولی گردش کرده و در حین عبور بر آنها شلیک مینمودند. اسپانیولی ها میخواستند دشمن را سرگرم جنگ سختی نمایند ولی انگلیس ها از دخول در جنگ خود داری کردند و دشمن را بحیله سرگرم مینمودند ولی آنها را تعقیب مینمودند آن جنگ در سواحلی که از ( یالی موت ) میگذرد بوقوع پیوست و از آنجا فایق زیادی بر از قشون و مهمات امدادی بیرون آمده و بکمک انگلیس ها شتافتند. در هنگام شب چراغهای مناره های بحری روشن شده و چنان صفحه دربار روشن نمودند که معلوم بود در چه نقطه دریا جنگ شدت دارد. اسپانیولی ها با یکدیگر تصادم نمودند و یکی از جهازات شان با یکی از کشتیهای ( فالندر ) و ازگون گردید. یکی از کشتی های مؤخرالجیش آنها چون از تاب و توان افتاد ( فرابی شر ) و ( هاد کینز ) تا هنگام شب بر آن شلیک نمودند معذک آن کشتی تا فردای آنروز مقاومت نموده و وقتی به کلی بیچاره او عاجز گردید خود را به کشتی ( روانز ) که در تحت فرماندهی ( دراپک ) قرار داشت تسلیم نمود.

وقتی سفاین انگلیسی بر اثر جهازات اسپانیولی ها در سواحل ( دیوون ) و ( دورست ) شروع بجنگ نمودند مردمانی که در خشکی بودند با انتظار و ترصد شدیدی شاهد و مراقب جریانات جنگ بودند. از هر بندر کوچکی مثل بنادر ( دانت موت ) ( تین موت ) ( لایم ) و ( وی ماوت ) می گذشتند فایق ها بر از مردان جنگی و مهمات حرب بیرون می آمدند و کشتی های کوچک برای شرکت در آن غوغا و جدال مثل تیر از سواحل بیرون بسته و رو بدشمن می آوردند. سفاین اسپانیولی وقتی مابین ( یرت لندهیل ) و ( سن آلبان ) رسیدند باد بطرف شمال شرقی شروع بوزیدن نمود و اسپانیولی ها از باد استفاده نموده و موقع خود را محکم نمودند. انگلیس ها بدربار آوردند. ولی اسپانیولی ها فرصت داده و فوراً آنها را مورد حمله و هجوم خویش قرار دادند و بر آنها دست یافتند. یکایک کشتی ها داخل جنگ شدند ولی انگلیس ها هرگز نمی توانستند از حملات ییابی دشمنان خود جلوگیری کنند غرض اوپ در سواحل بر آسمان بلند بود بی در بی جنگ می شد ولی هیچ يك قاطع نبوده و به حملات طرفین خاتمه نمی داد.

سفاین اسپانیولی در موقع عبور از کله به جزیره ( وایت ) عبوراً بر خوردند اسلحه و قشون

از ساحل به انگلیسی ها میرسید و آهسته آهسته بر اثر سفاین روان شدند . انگلیس ها بانتظار ملحق شدن با ( لردهاوری سی مور ) و اسکادرون شانزده سفینه وی که مابین ( دونگه نس ) و ( فک استون ) قرار داد نشستند . وقتی الحاق صورت گرفت سفاین انگلیس بزم کاله روانه شدند در آنجا سفاین اسپانیولی به شکل نیمه ماه صف آرائی کرده و خود را حاضر و آماده کرده و منتظر رسیدن سی هزار نفر از کهنه سربازان مسلح هلندی بودند . بزرگترین زنرال اسپانیولی یعنی ( الکساندر فارنر ) می بایستی فشنون اسپانیولی ها را با قدم های ظفر نشان خودسائق و هادی به پایتخت انگلستان کردد و لی سفاین اسپانیول پیوده به انتظار نشستند . جهازات هلاند وزلانند با یکدیگر کلیه بنادر هلاند را بطوری بستند که حتی مجال فرار برای يك قایق کوچک هم نماند .

( لردهاوارد ) فرمانده سابق انگلیس فرماندهان را دعوت به شور نمود . شورای فرماندهان تصمیم نمودند بر سفاین اسپانیول حمله نمایند . شب شد و ظلمت رخساره آب های دریا را سیاه نمود رعد و برق از دور غرش مینمود . فوراً شش جهاز آتشین مشتعل بطرف سفاین اسپانیول فرستاده شد . اسپانیولی ها از دیدن جهازات آتشین متوحش و سراسیمه گردیدند . در میان کشتی ها غوغا و غریوی بلند شد . زنجیر های کشتی را بریدند و جهازات در روی آب شناور شدند .

سفاین عظیم الجثه و بزرگ با یکدیگر مواجه شدند و دچار اشکال و حیرت گردیدند بعضی از آنها بواسطه مجاورت با کشتی ها مشتعل سوختند و خاکستر شدند بزرگترین و قشنگترین کشتی های اسپانیولی موسوم به ( کاپی تانا ) بساحل فرار کرد ولی در تصاحب فرانسویان در آمد در طبیعت صبح قسمتی از سفاین اسپانیولی ناتوان و عاجز شدند ولی اغلب آنها رو بدریا گذارده و دیده میشدند که بطرف بنادر هلند میروند انگلیس ها لنگر کشتی ها را بلند کرده و سر به تعقیب آنها گذاردند در حوالی ( گراولینز ) با سفاین اسپانیولی ها مصادف گردیده و حمله سختی بر آنها نمودند . سفاین انگلیس صفوف پیشقراولان را در هم شکافته و بکشتی های حامل بیرق اسپانیولی ها حمله بردند و آنها را سرگردان و حیران نموده و بزرگ و بادبان و تجهیزات دیگر کشتی هاشان را قطعه قطعه کردند و بالاخره آنها را مجبور بعقب نشینی کردند . چهارجهاز از جهازات اسپانیولی با یکدیگر مصادم شدند و انگلیسان شش ساعت متوالیا جنگ کردند و از فرار اسپانیولی ها جلوگیری نمودند .

قبل از اختتام جنگ نه فروند از جهازات اسپانیولی ها غرق شد و بسیاری از آنها شکسته در روی آب بطرف سواحل خطرناک هلاند روان بودند تا این موقع شانزده کشتی از بهترین کشتیهای اسپانیولی ها قربانی جنگ شده بودند و نیز از چهار الی پنجهزار نفر سرباز تلف گردیده بودند .

معدنك یکی از کشتی های انگلیسها آسیب و زیانی وارد نشده و عده تلف شده کان انگلیسی از صد نفر تجاوز نموده بود - باد سخت شروع بوزیدن نموده بود و کشتی ها را به آن طرف می برد که باد بضد آن میوزید بر اثر وزیدن باد ( مدیناسیدونیا ) کاپی تان زنرال جهازات اسپانیول فرمان عقب نشینی داد .

سپس کشتی های شکست نا پذیر اسپانیولی بطرف شمال غربی در میان عرصه پهناور دریا روان شدند : ( لردهاوارد ) با قسمتی از سفاین انگلیس سر در عقب آنها گذارد بقیه سفاین بواسطه نداشتن

مهمات و لوازم حربیه و بسوی رود ( تیمس ) گذارند . باد مهیب و سهمگینی شروع بوزیدن نمود . بادی که از طرف جنوب میوزید سفاین ( اسپانیولی ) را بسمت دریای شمالی خوفناک و سرد و گرسنه کشانید ( هاوارد ) نیز آنها را تا ( فرت اف فرت ) تعقیب نمود دور تر از آن لازم نبود برود زیرا باد دشمنانش را در تحت اختیار و اقتدار خویش آورده بود . کشتی های شکسته و معیوبی که باقیمانده بود يك يك در اعماق دریا فرو رفتند بعضی از آنها بصخره های سواحل نرور تصادم نموده و شکست یافتند و بیش از آن نتوانستند بسمت جنوب بروند بحر مانس بروی آنها مسدود گردیده بود فقط می توانستند دور سواحل غربی اسکاتلند و ایرلاند گردیده و از آنجا راه آسیانی را در پیش گیرند ولی بحر بیمائی در آن نقطه از همه جا مشکل تر بود .

بسیاری از سفاین اسپانیولی در موقعیکه میکوشیدند به اقیانوس غربی برسند در جزایر ( شتلاند ) و ( ارکنی ) شکستند یا در میان امواج خطرناک ( استرونزا ) و ( بن تالاند فرانس ) ( ۱ ) بصخره ها تصادم نموده و خورد شدند در دریای مغرب بیم يك مخاطره عظیم میرفت و انهم وجود جزیره ( هیبرایدس ) و در ساحل غربی اسکاتلند و جزایر بصخره اسکاتلند غربی بود

زمستان نزدیک شده بود و امواج سهمگین در میان طوفان باقوت عظیم و مخوفی از طرف مغرب پدیدار می شدند . سواحل اسکاتلند و ایرلاند از خورده چوب های کشتی مستور گردیده بود از ملاحان و سربازان اسپانیولی ها چیزی باقی نمانده بود که ماجراء را بیان نماید فقط مقداری چوب که بر سطح آب شناور بود و در ساحل متراکم گردیده بود از شکست کشتی ها حکایت میکردند . سی و هشت فروند از جهازات اسپانیولی با کشتی بزرگ امیرال ( اوکندو ) در سواحل ایرلاند شکسته شدند و عموم ملاحان و مسافرین کشتی در آن نقطه هلاک شدند . بقیه السیف سفاین اسپانیولی ها با يك وضع بدی به آسیانی مراجعت نمودند . کشتی هاییکه با آسیانی برگشته بودند دچار خسارت و زیان عظیمی گردیده بودند بطوریکه دیگر بدرد نمیخوردند و بکلی ساق فایده از آنها گردیده بود . ( ۲ )

( فیلیپ ) دیگر مبادرت بتهیه و اعزام سفاین نمود هرچند برای وی لازم بود که دسته بزرگی از سفاین جهت حفظ و نگهداری معاملات و روابط خود با متصرفات خویش در امریکا و همچنین برای حراست سفاین طلای خود تهیه کند . نظر بادامه جنک بین انگلستان و هلاند در یکطرف و آسیانی در

( ۱ ) تصور میرود یکی از شکست های کشتی در جزیره ( قیر ) که صخره تیزی است در معرض طوفان بوقوع پیوسته باشد . گویا بعضی از عملجات آن کشتی نجات یافته اند زیرا در عروق ساکنین آن جزیره تا با امروز خون اسپانیولیها جاری است و آثار و علائمی از نژاد و قومیت آنها باقی است

( ۲ ) در باب سفاین اسپانیول میتوان گفت که اگر مدافعه دلیرانه ملاحان نبود قطعاً موفق نمیشدند پس جهازات جنگی آنزمان مثل حالا اولین مدافعه می باشند . ملکه الیزابت نه دارای قشون و نه چربك بود فقط چهار هزار نفر سرباز داوطلب در تحت فرمان وی بود قبل از آنکه ملکه مشتی سرباز از طلب خود را در ( تیل بوری ) ملاقات نماید سفاین جنگی اسپانیول شکست یافته و لنگ شده و بسمت دریا های شمال هزیمت نموده چنانچه کشتی های انگلیسی نمیتوانستند از ورود سربازان اسپانیول بخالک انگلیس جلوگیری نمایند شهر لندن به تسخیر آنها در میامد بنا براین یرهائی و استخلاص و سلامت انگلیس بکلی بواسطه ملاحان بوده

طرف دیگر جنگهای بحری بین جهازات ممالک مربوطه مکرر اتفاق می افتاد . انگلیس ها و هلندی ها و هواره مراقب سفاین اسپانیول بودند که شاید طلائی باستمانت واستظهار آن فیلیپ با انگلیسها و هلندیها می جنگید و میخواست سلب آزادی از آنها نماید از چنگش بدر آرند . قهرمانان بحری انگلستان مظهر اعمال دلیرانه بزرگی گردیده اند مثلا آخرین جنک ( سر ریچارد گرنویل ) را در نظر بگیرید که در دوره سلطنت ملکه الیزابت ویس امیرال بحریه انگلستان بود مشارالیه به ( ازوراس ) اعزام گردید تا آنکه از عبور دسته جهازات اسپانیولی موسوم به ( لایلانز ) جلوگیری کند . چون فیلیپ از این حادثه آگاه شد يك دسته از جهازات جنگی قوی مرکب از پنجاه و سه کشتی را برای عقیم گذاردن عملیات آنها و تصاحب کشتی های طلا اعزام داشت . دسته جهازات طرفین باهم روبرو شدند . شش کشتی انگلیسی در مقابل پنجاه و سه کشتی اسپانیولی قرار گرفت . تفوق وساطه جهازات اسپانیول طوری بود که کشتی های انگلیسی در تحت فرماندهی ( لردهاوارد ) مجبور شدند که راه را برای دشمن باز کنند و تسلیم شوند .

ولی ( سر ریچارد گرنویل ) در میان کشتی ( ریونز ) باقیماند این همان کشتی قدیمی بود که ( سرفرانسیس درایک ) با کشتی های اسپانیولی ( آرمادا ) در بحرمانش مصاف داده بود . او را بدشمن نداد و تسلیم نگردید بلکه در مقابل کلیه سفاین اسپانیولی مقاومت نمود .

( سر ریچارد گرنویل ) فقط صد نفر همراه داشت ولی فرداً فرد آنها مثل خودش دلیر و سردل بودند . دوازده ساعت تمام اسپانیولی ها کشتی محکوم بفنای او را در معرض شلیک قرار دادند یا زده مرتبه کشتی ( ریچارد گرنویل ) در محاصره واقع شد ولی یاران و ملاحان ( گرنویل ) حملات دشمن را هر دفعه از خود دفع نموده و آن ها را از دور متفرق ساختند ( سر ریچارد ) دو مرتبه مجروح شد او را بطبقه پائین کشتی بردند آنجا هم تیری بسرش اصابت نمود و جراحی که مشغول بستن زخهای او بود تیر خورد و در بهاوی او جان داد . چون ( ریچارد گرنویل ) خود را ناچار و وضعیت را علاج ناپذیر دید به یاران خود گفت بهتر آنست کشتی را غرق کنیم و راضی به تسلیم نشویم ولی اغلب کارکنان کشتی با عقیده ( ریچارد ) مخالفت کردند ولی بر کشتی ( ریونج ) ضربتی وارد آمد و این یگانه کشتی بود که بدست اسپانیولی ها افتاد اما گلوله هائی که از هر طرف بر آن شلیک شد بدو چنان صدمه سخت و شدیدی بر آن وارد کرده بود که کشتی در روی آب بند نمی شد و بعد از دوازده روز غرق شد مرك آن قهرمان مانند ایام حیاتش ارجمند و عالی بود

خود او میگوید «در اینجا من که ریچارد گرنویل هستم باخاطری آسوده و آرام و مسرور می میرم زیرا من مانند يك سربازی که در راه مملکت و مذهب و افتخارات خود جهاد مینماید و جان خود را فدای آنها می کند جهاد کرده و بحیات خود خاتمه داده ام . اینک روح من با کمال میل از قفس تن آزاد می شود و نشانی که از من باقی میماند آوازه و شهرت رفتار و کردار من در عالم سربازی است زیرا چنان بوظیفه خود عمل کرده ام که هر سرباز دلیر و با شهامتی موظف میباشد»

( سر ریچارد گرنویل ) شجاع بدین طریق رخت از این جهان بر بست و بعالم دیگر شتافت .

اقتدار و تجارت عموماً ملازم یکدیگر می باشند وقتی يك مملکت تجارتش را از دست داد قدرتش را نیز از دست میدهد زیرا اولی مربوط و ملازم باوی و دومی مربوط و ملازم اولی است . اولین مملکت بزرگ تجارتنی در این عصر ونیس بود هنوز آثار و علائم آنرا در قصور رفیعه ( گراند کانال ) می بینیم اگر



چه شهر ونیس خود با فقر و مسکنت دست بگریبان شده است. بعد از جنگ (له یا تئو) تجارت عطف عنان نموده بجانب مغرب متوجه شد. سپس ژنو مرکز تجارت جنوب و شهر های (هانس) آلمان گردید. با آنکه بازیک وسعت چندانی نداشت معذک یکی از بزرگترین ممالک مولد ثروت و حاصل خیز اروپا بود ولی تروریزم (الوا) در دوره سلطنت فیلیپ دوم باعث خرابی تجارت بلژیک گردید اسپانی که تا این زمان با دنیای جدید یعنی آلمان و ایتالی و هلاند بظلم و تعدی رفتار مینمود مسخره و مضحکه اروپا گردید. هلاند او را برهم زد و سفایش را منهزم نمود و خود مرکز تجارت گردید و تجارت (اسپانی) منظمآ روبروآل گذاشت تا آنکه آن مملکت مفلس و بیچاره ای شد که ما آنرا میبینیم تجارت انگلستان نیز روبرو تجارت هلاند را تعقیب نمود ملین مزبور از مال بحری محسوب میشدند و هر دو از یک ریشه و نژاد منشعب گردیده بودند.

این دو ملت مبداء تاریخ جدیدی در تاریخ دنیا گردیدند شعارشان «کشتی و مستملکات و تجارت» بود آنها اراضی جدید را در تصرف خود آورده و عده ای را بدانجا کوچانده و مسکن میدادند و مستملکات خود را در سرتاسر دنیا توسعه می دادند فرانسه (اسپانی) (هلاند) و انگلستان نیز در امریکای شمالی کوچ نشینهای تهیه دیده و اراضی جدیدی را اقامتگاه و مسکن اتباع خود نمودند ولی با آنکه بقایای آنها هنوز موجود و باقی هستند ولی انگلیسها از تمام آنها از حیث نفوس سبقت گرفتند در کانادا امریکای شمالی استرالیا زلاند جدید دماغه امید و جزایر هندوستان زبان انگلیسی زبان مکالمه عمومی میباشد یک قرن دیگر زبان انگلیسی در دنیا اشاعه کامل پیدا خواهد کرد و جمیع ممالک عالم بیشتر از هرزبانی با آن متکلم خواهد بود این اشاعه و انتشار حیرت انگیز بواسطه کشتی و کشتی رانی است در جنگ انقلاب کبیر ناپلیون کلیه بنادر اروپا را بروی کشتی های انگلیسی مسدود نمود بنادر مزبور از ناپل ایتالیا گرفته تا نلون فرانسه و قادیسه اسپانی و بنادر اطراف سواحل هلاند و دانمارک و آلمان تا دانتزیک در بالتیک همه بروی سفاین انگلیس مسدود گردیده ناپلیون کشتی های انگلیسی را دشمن میداشت و عداوت مخصوصی نسبت بانها ابراز میکرد ولی سفاین انگلیس او را از بحرالروم تعاقب نموده و در ابوخیر او را گرفتار نمودند سفاین انگلیس قایقهای او را در بولون درهم شکستند و قایقهای مزبور که حامل قشون بودند در صدد برآمدند که افواج را به (کرونا) و (نره و دراز) و بازیک ببرند تاوی را شکست دهند ناپلیون هرگز سفاین انگلیسی را مورد عفو و اغماض خویش قرار نداد.

معذک سفاین انگلیس قوت خود را در همه جا محسوس و آشکار ساخت. سفاین مزبور اگرچه در تحت قیادت و رهنمونی بسیاری از قهرمانان و شجاعان قرار گرفته بود ولی بیشتر از همه (نلسن) بر آنها قیادت داشت. (نلسن) ژنی و نابغه فوق العاده ای بود و بر هر چیزی احاطه و بصیرت کامل داشت و از روی قوت عمل مینمود. (نلسن) مراقبت و حفظ انگلستان را فریضه ذمه خود شمرد و قائمیت انگلیس را وجهه همت خویش قرار داد. در موقعیکه (نلسن) بمراقبت دریاها اشتغال داشت زن و مرد انگلیس در بستر اختراحت و آرامی غنوده و خود را از آسیب و شرور زمانه مأمون میدیدند. شعله وطن دوستی در روح شجاع او آتشی بر افروخته بود و کیش و آئین او را میتوان در این جمله (هومر) خلاصه کرد «بهترین تفال و طالع بینی آنست که برای موالد و موطن خود بجنگید» زندگانی او سراسر افسانه و رومان بود. حتی ضعف او مانند خصایص و موهبت های خدادادش